

یسوع یئرل عند رئیس العشارین

¹ ثُمَّ دَخَلَ وَاجْتَاَزَ فِي أَرِيخَا. ² وَإِذَا رَجُلٌ اسْمُهُ زَكَا، وَهُوَ رَئِيسُ الْغَشَّارِينَ، وَكَانَ عَيْنِيًّا. ³ وَطَلَبَ أَنْ يَرَى يَسُوعَ مَنْ هُوَ وَلَمْ يَقْدِرْ مِنَ الْجَمْعِ، لِأَنَّهُ كَانَ قَصِيرَ الْقَامَةِ. ⁴ فَكَرِهَ مُتَعَدِّمًا وَصَعَدَ إِلَى جُمُورَةٍ لِكَيْ يَرَاهُ، لِأَنَّهُ كَانَ مُزْمِعًا أَنْ يَمُرَّ مِنْ هُنَاكَ. ⁵ فَلَمَّا جَاءَ يَسُوعُ إِلَى الْمَكَانِ نَظَرَ إِلَى قَوُوقِ قَرَاهُ وَقَالَ لَهُ: يَا زَكَا، أَسْرِعْ وَانْزِلْ، لِأَنَّهُ يَنْتَبِئُ أَنْ أَفُكْتُ الْيَوْمَ فِي بَيْتِكَ. ⁶ فَأَسْرَعَ وَنَزَلَ وَقِيلَ لَهُ قَرِحًا. ⁷ فَلَمَّا رَأَى الْجَمْعُ ذَلِكَ تَذَمَّرُوا قَائِلِينَ: إِنَّهُ دَخَلَ لِيَبْتَ عِنْدَ رَجُلٍ خَاطِيٍّ. ⁸ فَوَقَفَ زَكَا وَقَالَ لِلرَّبِّ: هَا أَنَا، يَا رَبِّ، أَعْطَيْتِي نِصْفَ أَمْوَالِي لِلْمَسَاكِينِ وَإِنْ كُنْتُ قَدْ وَسَّيْتُ بِأَحَدٍ أَرُدُّ أَرْبَعَةَ أَضْعَافٍ. ⁹ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: الْيَوْمَ حَصَلَ خَلَاصٌ لِهَذَا الْبَيْتِ إِذْ هُوَ أَيْضًا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ. ¹⁰ لِأَنَّ ابْنَ الْإِنْسَانِ قَدْ جَاءَ لِكَيْ يَطْلُبَ وَيُخَلِّصَ مَا قَدْ هَلَكَ.

مثل استثمار الزونات

¹¹ وَإِذْ كَانُوا يَسْمَعُونَ هَذَا قَالُوا مَثَلًا لِأَنَّهُ كَانَ قَرِيبًا مِنْ أُورُشَلِيمَ وَكَانُوا يَطْنُونَ أَنَّ مَلَكُوتَ اللَّهِ عَتِيدٌ أَنْ يَظْهَرَ فِي الْحَالِ. ¹² فَقَالَ: إِنْسَانٌ، شَرِيفُ الْجِنْسِ، ذَهَبَ إِلَى كُورَةِ بَعِيدَةٍ لِيَأْخُذَ لِنَفْسِهِ مُلْكًا وَيَرْجِعَ. ¹³ قَدَعَا عَشْرَةَ عِيْدٍ لَهُ وَأَعْطَاهُمْ عَشْرَةَ أَمْنَاءٍ وَقَالَ لَهُمْ: تَاجِرُوا حَتَّى آتِي. ¹⁴ وَأَمَّا أَهْلُ مَدِينَتِهِ فَكَانُوا يُبْغِضُونَهُ فَارْسَلُوا وَرَاءَهُ سَفَارَةً قَائِلِينَ: لَا تُرِيدُ أَنْ هَذَا يَمْلِكُ عَلَيْنَا. ¹⁵ وَلَمَّا رَجَعَ بَعْدَ مَا أَحَدَ الْمُلْكُ أَمَرَ أَنْ يُدْعَى إِلَيْهِ أُولَئِكَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ الْفِصَّةَ لِيَعْرِفَ بِمَا تَاجَرُ كُلُّ وَاحِدَةٍ. ¹⁶ فَجَاءَ الْأَوَّلُ قَائِلًا: يَا سَيِّدُ، مَتَاكَ رِيحَ عَشْرَةِ أَمْنَاءٍ. ¹⁷ فَقَالَ لَهُ: يَعْصِي، أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، لِأَنَّكَ كُنْتَ أَمِينًا فِي الْقَلِيلِ فَلْيَكُنْ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَى عَشْرِ مُدُنٍ. ¹⁸ ثُمَّ جَاءَ الثَّانِي قَائِلًا: يَا سَيِّدُ، مَتَاكَ عَمِلَ خَمْسَةَ أَمْنَاءٍ. ¹⁹ فَقَالَ لَهُذَا أَيْضًا: وَكُنْ أَتَتْ عَلَى خَمْسِ مُدُنٍ. ²⁰ ثُمَّ جَاءَ آخَرُ قَائِلًا: يَا سَيِّدُ، هُوَذَا مَتَاكَ الَّذِي كَانَ عِنْدِي مَوْضُوعًا فِي هَيْدِيلٍ، لِأَنِّي كُنْتُ أَخَافُ مِنْكَ إِذْ أَنْتَ إِنْسَانٌ صَارِمٌ تَأْخُذُ مَا لَمْ تَصْعُ وَتَحْصُدُ مَا لَمْ تَرْزُقْ. ²¹ فَقَالَ لَهُ: مِنْ فِيمَا أَدْبَنُكَ، أَيُّهَا الْعَبْدُ الشَّرِيرُ. عَرَفْتَ أَنِّي إِنْسَانٌ صَارِمٌ، أَخُذْ مَا لَمْ أَصْعُ وَأَحْصُدْ مَا لَمْ أَرْزُقْ. ²² فَلَمَّاذَا لَمْ تَصْعُ فَصَّيْتُ عَلَى مَائِدَةِ الصَّيَّارِقَةِ فَكُنْتُ مَتَّى جُنْتُ أَسْتَوْفِيهَا مَعَ رِيَا؟ ²³ ثُمَّ قَالَ لِلْخَاصِرِينَ: خُذُوا مِنْهُ الْمَتَا وَأَعْطُوهُ لِلَّذِي عِنْدَهُ الْعَشْرَةُ الْأَمْنَاءُ. ²⁴ فَقَالُوا لَهُ: يَا سَيِّدُ، عِنْدَهُ عَشْرَةُ أَمْنَاءٍ؟ لِأَنِّي

عيسى و زكى باجگیران

¹ پس وارد اریحا شده، از آنجا می‌گذشت. ² که ناگاه شخصی زکی نام که، رئیس باجگیران و دولتمند بود، ³ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ⁴ پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می‌خواست از آن راه عبور کند. ⁵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته، او را دید و گفت: ای زکی، بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانه تو بمانم. ⁶ پس به زودی پایین شده، او را به خرّمی پذیرفت. ⁷ و همه چون این را دیدند، همه‌کنان می‌گفتند که: در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته است. ⁸ اما زکی برپا شده، به خداوند گفت: الحال، ای خداوند، نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو ردّ می‌کنم. ⁹ عیسی به وی گفت: امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. ¹⁰ زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.

مثل ده قنطار

¹¹ و چون ایشان این را شنیدند، او مثلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند. ¹² پس گفت: شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. ¹³ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده، ده قنطار به ایشان سپرده فرمود: تجارت کنید تا بیایم. ¹⁴ اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می‌داشتند، ابلچیان در عقب او فرستاده گفتند: نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند. ¹⁵ و چون ملک را گرفته، مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است. ¹⁶ پس اوّلی آمده گفت: ای آقا، قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است. ¹⁷ بدو گفت: آفرین، ای غلام نیکو! چونکه بر چیز کم امین بودی، بر ده شهر حاکم شو. ¹⁸ و دیگری آمده گفت: ای آقا، قنطار تو پنج قنطار سود کرده است. ¹⁹ او را نیز فرمود، بر پنج شهر حکمرانی کن. ²⁰ و سومی آمده گفت: ای آقا، اینک، قنطار تو موجود

أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ كُلَّ مَنْ لَهُ يُعْطَى، وَمَنْ لَيْسَ لَهُ فَالَّذِي عِنْدَهُ يُؤْخَذُ مِنْهُ.²⁷ أَمَّا أَغْدَايَ، أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِيدُوا أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَأَتُوا بِهِمْ إِلَى هُنَا وَادْبَحُوهُمْ فِدَامِي.

يسوع الملك يدخل اورشليم

²⁸ وَلَمَّا قَالَ هَذَا تَقَدَّمَ صَاعِدًا إِلَى أُورُشَلِيمَ. وَإِذْ قَرَّبَ مِنْ بَيْتِ فَاجِي وَبَيْتِ عَنِّيَا عِنْدَ الْجَبَلِ، الَّذِي يُدْعَى جَبَلِ الزَّيْتُونِ، أَرْسَلَ اثْنَيْنِ مِنْ تَلَامِيذِهِ³⁰ قَائِلًا: إِذْهَبَا إِلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمَامَكُمَا وَحِينَ تَدْخُلَانِيهَا تَجِدَانِ جَحْشًا مَرْبُوطًا لَمْ يَجْلِسْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ قَطُّ، فَخَلَاةٌ وَأَتِيَا بِهِ.³¹ وَإِنْ سَأَلَكُمَا أَحَدٌ: لِمَاذَا تَخْلَايَاهُ؟ فَقُولَا لَهُ هَكَذَا: إِنَّ الرَّبَّ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ.³² فَمَضَى الْمُرْسَلَانِ وَوَجَدَا كَمَا قَالَ لَهُمَا. وَفِيمَا هُمَا يَخْلَانِ الْجَحْشَ قَالَ لَهُمَا أَصْحَابُهُ: لِمَاذَا تَخْلَانِ الْجَحْشَ؟³⁴ فَقَالَا: الرَّبُّ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ.³⁵ وَأَتِيَا بِهِ إِلَى يَسُوعَ وَطَرَحَا تِيَابَهُمَا عَلَى الْجَحْشِ وَأَرْكَبَا يَسُوعَ.³⁶ وَفِيمَا هُوَ سَائِرٌ قَرَشُوا ثِيَابَهُمْ فِي الطَّرِيقِ.³⁷ وَلَمَّا قَرَّبَ عِنْدَ مُنَحَدَرِ جَبَلِ الزَّيْتُونِ ابْتَدَأَ كُلُّ جُمُوهٍ التَّلَامِيذِ يَفْرَحُونَ وَيُسَبِّحُونَ اللَّهَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ لِأَجْلِ جَمِيعِ الْقُوَّاتِ الَّتِي تَطْرُؤُا،³⁸ قَائِلِينَ: مُبَارَكُ الْمَلِكِ الْإِنْسَانِي بِاسْمِ الرَّبِّ، سَلَامٌ فِي السَّمَاءِ وَمَجْدٌ فِي الْأَعَالِي.³⁹ وَأَمَّا بَعْضُ الْقَرَبِيِّينَ مِنَ الْجَمْعِ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُعَلِّمُ، انْتَهَرْ تَلَامِيذُكَ.⁴⁰ فَاجَابَ وَقَالَ لَهُمْ: أَقُولُ لَكُمْ، إِنَّهُ إِنْ سَكَتَ هَؤُلَاءِ فَالْحِجَارَةُ تَصْرُخُ.

يسوع يبكي على دمار اورشليم

⁴¹ وَفِيمَا هُوَ يَقْتَرِبُ تَطَرَّ إِلَى الْمَدِينَةِ وَبَكَى عَلَيْهَا⁴² قَائِلًا: إِنَّكَ لَوْ عَلِمْتَ أَنْتِ أَبْصَا حَتَّى فِي يَوْمِكَ هَذَا مَا هُوَ لِسَلَامِكَ، وَلَكِنَّ الْآنَ قَدْ أَخْفَيْ عَنْ عَيْنَيْكَ.⁴³ فَإِنَّهُ سَتَانِي أَبَامٌ وَجَبِيضٌ بِكَ أَغْدَاؤُكَ بِمُرْسَةٍ وَيُخْدِفُونَ بِكَ وَيُخَاصِرُونَكَ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ،⁴⁴ وَهُمْ يَهْدِمُونَكَ وَيَبْنِيكَ فِيكَ وَلَا يَتَزَكُّونَ فِيكَ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ، لِأَنَّكَ لَمْ تَعْرِفِي رَمَانَ أَقْتِنَادِكَ.

يسوع يطرد التجار من الهيكل

⁴⁵ وَلَمَّا دَخَلَ الْهَيْكَلُ ابْتَدَأَ يُخْرِجُ الَّذِينَ كَانُوا يَبِيعُونَ وَيَسْتَرُونَ فِيهِ⁴⁶ قَائِلًا لَهُمْ: مَكْتُوبٌ: "أَنْ يَبْنِيَ بَيْتُ الصَّلَاةِ وَأَنْتُمْ جَعَلْتُمُوهُ مَعَارَةً لَصُوصِي".⁴⁷ وَكَانَ يُعَلِّمُ كُلَّ يَوْمٍ فِي الْهَيْكَلِ وَكَانَ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ مَعَ وَجْهِ الشَّعْبِ يَطْلُبُونَ أَنْ يُهْلِكُوهُ.⁴⁸ وَلَمْ يَجِدُوا مَا يَفْعَلُونَ لِأَنَّ الشَّعْبَ كُلَّهُ كَانَ مُتَعَلِّقًا بِهِ يَسْمَعُ مِنْهُ.

است، آن را در پارچهای نگاه داشته‌ام.²¹ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی‌داری و از آنچه نکاشته‌ای درو می‌کنی.²² به وی گفت: از زبان خودت بر تو فتوی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که برمی‌دارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام.²³ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟²⁴ پس به‌حاضرین فرمود: قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.²⁵ به او گفتند: ای خداوند، وی ده قنطار دارد.²⁶ زیرا به شما می‌گویم به: هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.²⁷ اما آن دشمنان من که خواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.

ورود مظفرانه عیسی به اورشليم

²⁸ و چون این را گفت، پیش رفته، متوجه اورشليم گرديد.²⁹ و چون نزديك بيت فاجی و بيت عنيا بر كوه مسمی به زيتون رسيد، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،³⁰ گفت: به آن قريهای كه پیش روی شما است برويد و چون داخل آن شديد، كُزه الاغی بسته خواهيد يافت كه هيچ‌كس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز كرده بياوريد.³¹ و اگر كسی به شما گوید: چرا اين را باز می‌كنيد؟ به وی گويد: خداوند او را لازم دارد.³² پس فرستادگان رفته آن چنانكه بديشان گفته بود يافتند.³³ و چون كُزه را باز می‌کردند، مالكانش به ایشان گفتند: چرا كُزه را باز می‌كنيد؟³⁴ گفتند: خداوند او را لازم دارد.³⁵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر كره افكنده، عیسی را سوار كردند.³⁶ و هنگامی كه او می‌رفت جامه‌های خود را در راه می‌گسترده.³⁷ و چون نزديك به سرازیری كوه زيتون رسيد، تمامی شاگردانش شادی كرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع كردند، به سبب همه قوای كه از او دیده بودند.³⁸ و می‌گفتند: مبارك باد آن پادشاهی كه می‌آید به نام خداوند؛ سلامتی در آسمان و جلال در اعلی‌العلین باد.³⁹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: ای استاد، شاگردان خود را نهیب نما.⁴⁰ او در جواب ایشان گفت: به شما می‌گویم اگر اینها ساكت

شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.

⁴¹ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،⁴² گفت: اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمان خود، آنچه باعث سلامتی تو می‌شد، لکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.⁴³ زیرا ایامی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده، از هر جانب محاصره خواهند نمود.⁴⁴ و تو را و فرزندان را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقّد خود را ندانستی.

عیسی در معبد بزرگ

⁴⁵ و چون داخل معبد شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.⁴⁶ و به ایشان گفت: مکتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.⁴⁷ و هر روز در هیکل تعلیم می‌داد، امّا رؤسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند.⁴⁸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.